

# تشریح ابدان محترمه

موضوع: تشریح ابدان محترمه

همان گونه که قبلاً متذکر شدم، باید در مساله تشریح در هفت محور سخن گفت، «علی الظاهر» سه محور را مفصلاً بحث کردیم، الآن وارد محور چهارم می‌شویم و آن اینکه: اگر کسی وصیت کند که بعد از مرگ من، جنازه‌ام را برای تشریح تحویل فلان بیمارستان بدهید تا دانشجویان رشته طب، تشریح کنند، آیا این وصیت نافذ است یا نافذ نیست؟

دیدگاه بعضی‌ها نسبت به محور چهارم

برخی می‌گویند این وصیت نافذ نیست، همانطور که اگر انسانی در حال حیات خودش بگوید دست مرا ببرید یا فلان عضو مرا قطع کنید، هرگز حرفش نافذ نیست. چرا؟ چون انسان یک چنین سلطه‌ای بر بدن و جان خودش ندارد که بگوید من راضی هستم بر اینکه دست مرا قطع کنید.

جواب

جواب این اشکال واضح و روشن است، زیرا فرق است بین مقیاس و «مقیس علیه» اگر کسی بگوید دست مرا ببرید و من به این کار راضی هستم، این کار جنایت بر بدن من است و من مالک بدن خود نیستم، بر خلاف جایی که وصیت کند و بگوید بعد از مرگ، بدن مرا تحویل فلان تشریحگاه بدهید تا دانشجویان علم پزشکی از آن استفاده کنند و جامعه را از مرگ نجات بدهند، این قسم را نمی‌شود با قسم اول قیاس کرد، چون اولی کار شیطانی است که در حال حیات بگوید دست مرا ببرید، اما دومی کار عقلایی و کار رحمانی است.

دیدگاه استاد سبحانی

به نظر من، طبق آن شرائطی که عرض کردم، یعنی اینکه بدن کافری وجود ندارد و از طرفی هم تشریح متوقف است که بدن میت مسلمان تشریح شود، با چنین شرائطی وصیت نافذ است.

پس اگر بدن کافری در کار نیست و پزشکی هم بستگی دارد که بدن مسلمانی تشریح شود، با چنین شرائطی وصیت نافذ است، نه در هر شرائطی، و الا اگر با وجود بدن میت کافر، بعید است که این وصیت نافذ باشد، در آن جایی که تشریح بدن مسلمان جایز است، این آدم اگر وصیت کند، وصیتش مانعی ندارد.

پس فرق است بین وصیت به تشریح، و بین اینکه بگوید دست مرا در حال حیات ببرید و قطع کنید.

المحور الرابع: لو أوصى رجل وليه بأن يدفع بدنه لأجل التشریح

إذا أوصى الرجل إلى دفع بدنه لمن يتعاطى أمر التشریح، فهل الوصية نافذة أو لا؟

ربما يقال: لا أثر لهذه الوصية، نظير ما لو أوصى هو في قيد الحياة، بقطع اليد.

يلاحظ عليه: بأنه قياس مع الفارق، فإنّ المقيس عليه جنایة علی صاحب اليد، و لا ينقلب عنها بإذنه، بخلاف المورد فإنّ الإیضاء لأجل رفع المحذور أولاً حيث إنّ التشریح بلا إذن حرام و انتفاع المتعلمين من التشریح ثانياً.

نعم، إنّما يكون نافذاً إذا انحصر التشریح ببدن الموصی و إلّا فمع وجود غيره، لا تصل النوبة إليه.

محور پنجم

محور پنجم این است که (بالفرض) بدن و جنازه را در بیمارستان و یا در محل علمی برای تشریح بردند و پزشکان هم شروع کردند بر اینکه چشم او را در بیاورند، قلبش او را در بیاورند و هكذا سایر اعضایش را، دیه این با چه کسی است؟

دیدگاه حضرت امام (ره) نسبت به محور پنجم

حضرت امام می‌فرماید اگر تشریح فقط برای آموزش باشد، یعنی فقط می‌خواهند تشریح را یاد بگیرند، کما اینکه سابقاً علما تشریح را یاد می‌گرفتند، اگر هدف از تشریح فقط آموزش است، قهراً آنکس که تشریح می‌کند باید دیه را بپردازد.

اما اگر هدف از تشریح، آموزش تنها نیست، بلکه تشریح مقدمه طبابت است، می‌فرماید بعید نیست که بگوییم اصلاً در اینجا دیه‌ای در کار نیست. چرا؟ لأنّ جواز التشریح یلازم عدم الدیة.

اشکال استاد سبحانی بر گفتار حضرت امام (ره)

ولی در فرمایش امام جای بحث است، آنچه را که اول فرموده، علی العین و الرأس، یعنی اگر جوانی است که فقط می‌خواهد تشریح را یاد بگیرد و بس، این جوان باید دیه را بپردازد، اما اگر «تشریح» مقدمه باشد، حضرت امام می‌فرماید چون جایز است، پس جوازش ملازم با عدم دیه است.

ما به ایشان عرض می‌کنیم که آن گونه نیست که شما می‌فرمایید، بلکه «جواز» اعم از عدم دیه است. چرا؟ به جهت اینکه در عام المجاعة برای انسان جایز است که مال مردم بخورد یا دزدی کند، اما بعداً باید عوضش را بپردازد، جواز تکلیفی، ملازم با عدم ضمان نیست، «مانحن فیه» بالاتر از عام المجاعة نیست، در عام المجاعة جواز است، اما در عین حال ضمان هم در کار می‌باشد.

المحور الخامس: حکم الدیة

لا شکّ أنّ التشریح لا ینفک عن تفریق الأعضاء بعضها عن بعض و شرحها کما یشرح اللحوم، فربما یقال بوجوب التعلّق الدیة علی من یقوم بالتشریح، قال السید الأستاذ (ره): « لا إشکال فی وجوب الدیة إذا کان التشریح لمجرد التعلّم، و أمّا فی مورد الضرورة و التوقف المتقدم، فلا یبعد السقوط علی إشکال» [۱].

ما ذکره (ره) من اللزوم الدیة علی مجرد التعلّم من دون أن یتعلّم الطبّ و انقاذ المجتمع من الأمراض، حقّ لا مریة فیه، إنّما الکلام فیما إذا کان التشریح لغایة تعلّم الطبّ و القیام بمعالجة المرضى، فلم یتبع السید الإمام (ره) سقوط الدیة، لأنّ الإذن فی العمل یلازم سقوط الدیة.

فإن قلت:- که جواز ملازم با عدم ضمان نیست، به دلیل اینکه در عام المجاعة جواز اکل مال غیر بدون اذن واجزه غیر است، اما به دنبالش ضمان است - ما ذکر کردیم من أن الإذن في التصرف يلازم سقوط التبعة، أمر غیر تام، فإن الإنسان مأذون في عام المخصصة أن يسرق مال الغير ضامناً لقيمته، فليكن المقام من هذا القبيل.

قلت: فرق است بین مقیس و مقیس علیه، در آنجا من مالی را می دزدیم و سرقت می کنیم، مالی که قیمت دارد، ولی در اینجا من عضوی را تشریح می کنیم، «عضو» قیمت ندارد، مالیت عرفی، مال مال است، اما دست انسان قیمت به معنای معنوی دارد، اما قیمت سوقی و بازاری ندارد، یک چنین فرقی بگذاریم و کلام امام (ره) را تکمیل کنیم و بگوییم حضرت امام (ره) که می فرماید در اینجا ضمان نیست، این قابل قیاس با عام المجاعة نیست، چون در آنجا تصرف در مال غیر است، اما در اینجا تصرف فی جسم الغير و بدن الغير، البته بدن غیر، قیمت معنوی ندارد، اما متاعی نیست که بشود آن را در بازار عرضه کرد و فروخت.

قلت: الفرق بين المقيس و المقيس عليه واضح، فإن المقيس عليه مال من الأموال، و الإذن في التصرف فيه لا يلازم عدم ضمان قيمته، بخلاف المقام فإن الأعضاء لا تعدّ مالاً، و الموضوع فيه الجنائية، و المفروض عدم صدقها (جنایت) على أنك عرفت من جواز فتح بطن أم الجنين لإخراجه حياً، أو لإنقاذ الأم إذا كان ميتاً و لم يرد فيها شيء من لزوم الدية، و لو كانت واجبة لكان اللازم بيانه.

بنابراین، کلام حضرت امام (ره) را تکمیل کردیم و از اشکال جواب دادیم و گفتیم نباید اینجا را به عام المخصصة قیاس کنید، در آنجا مالی را سرقت می کنند، اما در اینجا مال نیست، یعنی دست انسان، مال نیست، اگر دیه هم دارد، دیه بخاطر جنایت است، و این عمل من، جنایت نیست.

نظریه دیگر، نظریه دیگر این است که دیه را باید حکومت اسلامی بدهد، چون حکومت اسلامی وظیفه دارد که برای بهداشت و سلامت مردم هزینه کند و در اینجا هم سلامت جامعه اسلامی بستگی به تشریح دارد و لذا باید هزینه و دیه تشریح او (حکومت اسلامی) بپردازد، بعید نیست که ما این قول و نظریه را انتخاب کنیم، چرا؟ جمعاً بین الحقیقین، هم حق میّت و هم حق این طرف (یعنی تشریح کنندگان).

و هناك احتمال آخر و هو وجوب الدية على الحكومة الإسلامية، لأنّ الضرورة الاجتماعية ألجأت الطبيب إلى التشريح فعمله هذا و ما بعده عمل لصالح المجتمع الذي برأسه الحاكم الإسلامي.

#### محور ششم

محور ششم، شکی نیست کسانی که می‌خواهند در مجاری ادرار متخصص بشوند، در زمان ما مجاری ادرار خودش یک رشته خاصی است، خصوصاً که سن انسان بالا برود، مبتلا به مرض پروستاد می‌شود و لذا این آدم ناچار است که به مجاری ادرار آشنا بشود، قهراً به مجاری ادرار دست می‌زنند و آنجا را نگاه می‌کنند، یا لا اقل با دستکش دست می‌زنند، و اگر دست هم نزنند، قطعاً نگاه می‌کنند، اینکه توسط آئینه نگاه کنند و کار کنند، ممکن نیست، منتها چون مقام ضرورت است، از این رو، اشکال ندارد.

#### المحور السادس: حکم ممانسة عورة الميت

إنّ التشريح لا ينفكّ عن ممانسة عورة الميت، إذ هي حرم على الرجل و المرأة، بل يحرم على المرأة غير ما يظهر من الرجل، النظر إليه و ممانسته، لكن الضرورة تبيح المحذور، ولذلك يجب الاقتصار بالقدر اللازم.

#### محور هفتم

محور هفتم این است که بعد انجام دادن عملیات تشريح، باید بدن را کفن کنند و سپس بر آن نماز بخوانند در مرحله سوم دفن نمایند.

#### المحور السابع: وجوب تكفين و دفن الجثة المشرحة و الصلاة عليها.

إذا تمّت عملية التشريح، فالأولى تكفينه و دفنه و الصلاة عليه لو لم يصلّ عليه، لأنّه من حقوق الميت على المسلمين.

## المسألة الرابعة

ترقیع [۲] بدن الإنسان باعضاء بدن إنسان آخر حیّ أو میت

مساله چهارم در باره پیوند اعضای انسانی، به انسان دیگر است، در پیوند اعضا، گاهی عضو دیگری را به انسان دیگر پیوند می دهند، و گاهی از خود انسان به انسان پیوند می دهند، مثلاً کسانی که مشکل قلبی دارند، ( برای پیوند قلب) رگی را از ساق پایش می گیرند و به قلبش پیوند می زنند.

بنابراین، پیوند گاهی با اعضای خود همان انسان است و گاهی از اوقات با اعضای انسان دیگر.

## اقسام پیوند اعضا

پیوند اعضا بر چهار قسم است:

۱: گاهی حیات انسان بستگی به این پیوند دارد، مانند قلب و کبد، مثلاً تمام رگهای قبل این آدم گرفته و قابل باز شدن هم نیست، قهراً پیوند می خواهد، حیات این انسان بستگی به پیوند دارد.

۲: گاهی حیات انسان بستگی به پیوند ندارد، بلکه عضو از بدنش اگر فعال باشد، بستگی به پیوند دارد، مثلاً قرنیه چشم طرف از بین رفته، از انسان دیگر که در حال مردن است، قرنیه را می گیرند و به چشم این آدم پیوند می زنند، اینجا فعالیت عضو، بستگی به پیوند دارد نه حیات انسان.

۳: گاهی کمال یک عضو، بستگی به پیوند دارد، مانند چشم، مثلاً انسانی می خواهد زیبا بشود، یعنی در چهره خود یک نوع نازیبایی احساس می کند، ولذا بینی یا لبها یا چشم خود را جراحی می کنند یا پیوند می زنند، یا اینکه بدنش سوخته، پوست از بدن دیگری می گیرند و به محل سوختگی وصل می کنند و پیوند می زنند.

ترقيق بدن الإنسان بأعضاء بدن إنسان آخر حيّ أو ميّت

التقدّم العلمى (ببشرف علمى) فى مجال الطبّ، سهّل انتفاع الإنسان بأعضاء جسم إنسان آخر حيّاً كان أو ميّتاً، بل سهّل انتفاع الإنسان بأعضاء نفس بدنه كأخذ شيء من عروق الساق لترميم عروق القلب، فيقع الكلام فى جوازه شرعاً و عدمه.

و قبل ذلك نذكر أموراً تمهيديةً مهمّةً:

١: تعريف الترقيع و فائدته

الترقيق هو نقل عضو، أو جزء من عضو من بدن إلى بدن آخر، أو إلى نفس البدن

و قد تحكّم الضرورةً بذلك، إمّا لأجل البقاء على أصل الحياة – مثل قلب، كبد –، أو المحافظة على وظيفة أساسية من وظائف أحد أعضاء الجسم كأخذ قرنية العين من إنسان و اعطائها لإنسان آخر عند استئصال العين لعلّها فيها (العين)، أو أنّ الترقيع يجرى لغاية التجميل و تحسين المظهر الخارجى – مثلاً بينى را مى خواهد عوض کند، لبها را عوض کند و هكذا و هكذا...- آیا این جایز است یا نه؟

٢: حکم ترقيع بدن الإنسان من نفس أعضائه.

لا شكّ أنّ محلّ البحث هو الانتفاع بجسم إنسان آخر، و أمّا أخذ بعض أعضاء الإنسان لترقيقها فى نفس بدنه – كما هو المعروف فى الأخذ من عظام الخاصرة لترميم بعض العظام المكسورة، أو أخذ شيء من جلد الأرجل و وصله بالجلد المحترق من الوجه – فخارج عن محطّ البحث، ضرورةً وضوح جواز ذلك، لأنّ المفروض أنّ الإنسان راض بذلك، و العمل له غايةً عقلائيةً، بعد الترقيع و ولوج الروح يكون جزءاً من الإنسان و محكوماً بالطهارة.

علاوه بر اینکه مسأله خودش واضح است، روایاتی نیز در این زمینه داریم که از خود این روایات هم حکم مسأله روشن می‌شود:

۱: عَنْ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: « سَأَلْتُهُ عَنِ الثَّنِيَّةِ تَنْفِصِمُ - بِشَكْنَد، نَه اَيْنَكِه كِنْدَه بِشُود - أ يَصْلُحُ أَنْ تُشَبَّكَ بِالذَّهَبِ وَ إِنْ سَقَطَتْ يَجْعَلُ مَكَانَهَا ثَنِيَّةً شَاءَ إِنْ شَاءَ فَلْيَضَعْ مَكَانَهَا ثَنِيَّةً شَاءَ بَعْدَ أَنْ تَكُونَ ذَكِيَّةً» [۳]

از حضرت سوال می‌کند که: یابن رسول الله! دندان‌های ثنایایم شکسته و من می‌خواهم آن را با طلا ببندم، یا می‌خواهم دندان حیوانی را بکنم و جای دندانم بگذارم، در اولی روکش است، در دومی روکش نیست، حضرت می‌فرماید اشکال ندارد.

نوع روایات ما از این قبیل است.

۲: وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: « سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَنْفِصِمُ سِنَّهُ أ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَشُدَّهَا بِالذَّهَبِ وَ إِنْ سَقَطَتْ أ يَصْلُحُ أَنْ يَجْعَلَ مَكَانَهَا سِنَّ شَاءَ إِنْ شَاءَ لِيَشُدَّهَا بَعْدَ أَنْ تَكُونَ ذَكِيَّةً» [۴].

۳: وَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: « سَأَلَهُ أَبِي وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنِ الرَّجُلِ يَسْقُطُ سِنُّهُ فَأَخَذَ سِنَّ إِنْسَانٍ مَيِّتٍ فَيَجْعَلُهُ مَكَانَهُ قَالَ لَا بَأْسَ» [۵]

۴: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّقَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع: « أَنْ رَجُلًا قَطَعَ مِنْ بَعْضِ أُذُنِ رَجُلٍ شَيْئًا فَرَفِعَ ذَلِكَ إِلَى عَلِيٍّ ع فَأَقَادَهُ فَأَخَذَ الْآخَرَ مَا قُطِعَ مِنْ أُذُنِهِ فَرَدَّهُ عَلَى أُذُنِهِ بِدَمِهِ فَالْتَحَمَتْ وَ بَرَأَتْ فَعَادَ الْآخَرَ إِلَى عَلِيٍّ ع فَاسْتَقَادَهُ - فَأَمَرَ بِهَا فُقِطِعَتْ ثَانِيَةً وَ أَمَرَ بِهَا فُدْفِنَتْ وَ قَالَ ع إِنَّمَا يَكُونُ الْقِصَاصُ مِنْ أَجْلِ الشَّيْنِ» [۶].

خلاصه اینکه: اگر از بدن انسان به بدن خودش پیوند بزنند، اشکال ندارد، اما اینکه از بدن دیگری استفاده کنیم، حکمش چیست؟ در جلسه آینده بحثش خواهد آمد.



[۱] تحریر الوسیله، روح الله، الإمام الخمينی الموسوی، ج ۴، ص ۴۷۴.

[۲] ترقیع در لغت عرب، به معنای دوختن است. در فارسی می‌گویند: پیوند اعضا، ولی عرب‌ها از کلمه «ترقیع» استفاده می‌کنند.

[۳] وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۴، ص ۴۱۶، من أبواب لباس المصلی، ب ۳۱، ح ۲، ط آل البيت.

[۴] وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۴، ص ۴۱۷، من أبواب لباس المصلی، ب ۳۱، ح ۳، ط آل البيت.

[۵] وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۴، ص ۴۱۷، من أبواب لباس المصلی، ب ۳۱، ح ۴، ط آل البيت.

[۶] وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۲۹، ص ۱۸۵، من أبواب قصاص الطرف، ب ۲۳، ح ۱، ط آل البيت.